

همایون پادشاه هند و شاه تهماسب صفوی

بقلم آقای رشید یاسمی
استاد تاریخ دانشگاه تهران



همایون بعد از انجام مراسم نوروزی شهر هرات را ترک گفت و راه عراق را پیش گرفت. مردمان عشرتجوی و خوشگذران هرات در بدرقه نیز ان مهمان عزیز را مثل ایام استقبال همراهی کردند. راه در کنار هریرود از کوجه باغهای طولانی و مصفا که شاخه های بید مشک و شکوفه رنگارنگ از دیوارهایش سر بیرون کشیده بود بجانب مغرب میرفت. همایون پس از وداع با ولیعهد ایران سلطان محمد و حکمران هرات محمد خان شرف الدین اغلو با اردوئی که همراه داشت بسمت غوریان رهسپار شد. هریرود که آنرا رود مالان نیز میگفتند در فصل بهار متجاوز از دو هزار سنگ آب داشت در دو جانب این رود میان هرات و قصبه کوسویه عمارات و باغات و دهات و بلوکات بود که بیکدیگر اتصال داشت. قصبه کوسویه حصارى محکم از خشت و گل داشت داستان مقاومت این حصار در برابر سپاه چنگیزی معروف است با اینکه همه شهرهای خراسان را مغول گرفت و ویران کرد این حصار را نتوانست بگیرد پس از چندی زود خورد مغول عاجز شدند و آنرا رها کردند. خربوزه و هندوانه ان قصبه بسیار مشهور بود.

قصبه فوشنج (غوریان) تزهنگاهی بود که بنا بر دستور پادشاه ایران بایستی از همایون پذیرائی رسمی بعمل بیاید. کوهها و دشتهای فوشنج پر از سبزه و لاله بود. در تواریخ وصف بهار فوشنج بتفصیل مذکور است انجارا در این فصل رشک فیروزه گون طارم و غیرت گلستان ارم، شمرده اند در دامنه کوه «دوشاخ» رودخانه ای جاری است که کناره آن از لاله و شقایق پوشیده است این شهر را بسیار قدیم دانسته اند بلکه آنرا

اولین آبادی روی زمین محسوب داشته اند. در افسانهها بنای فوشنج را به پشنگ بن افراسیاب بن عمر فرد بن کنعان نسبت داده اند و ازین رو آنجا را پوشنگ خوانده اند.

همایون از دیدن آن نقاط فرحبخش که شکارگاه نیز بود بسیار خرم و شادمان شد. چون معروف بود که هر حکمرانی که در ریاط فوشنج قدم گذارد دو چار بدبختی میشود از توقف در آن حوالی خود داری کرد و بدامنه کوه رفت که از زمان قدیم بر روی سنگ آثار قدم بنظر رسیده و زیارتگاه محسوب شده است. مسجد قدیم فوشنج را از آثار حضرت ابراهیم پیغمبر می شمرده اند و شهر قدیم فوشنج بدست تولیخان پسر چنگیز ویران شد و قصبه غوریان از او بجای ماند. در این منزل نسخه ای از تاریخ منظم ملوک کرت که مدتها بعد از مغول بر هرات حکومت میکرده اند از آثار ریعی فوشنجی به همایون تقدیم شد. چون احمد سلطان حکمران سیستان تا این مکان در رکاب همایون آمده بود او را با اعزاز تمام مرخص کرد تا بولایت خودش باز گردد.

از غوریان تا جام از طریق کوشک منصور و کلاباد طی طریق کردند فاصله میان جام و هرات از این راه سی فرسنگ بود در ساروقش جام همراهان همایون واقعه جنگ معروف شاه تهماسب صفوی را با عبیداله خان اوزبک که در سال ۹۳۵

یعنی پانزده سال قبل اتفاق افتاده بود برایش شرح دادند و در این هنگامه عبید الله خان شکست فاحشی خورد و گریزی برسر او زدند که گوشش کر شد و از آنوقت او را کر عبید خواندند.

حکام باخرز و سایر نواحی اطراف در جام مأمور پذیرائی بودند این قصبه که در آن تاریخ قریب دوست خانوار داشت یکی از ۱۹ بلوک و رستاق نیشاپور بشمار میامد نام قدیمش بوزجان بود که معرب و پوچگان است در بعضی کتب انجا را فوز یا فاز هم نوشته اند.

صرفنظر از اینکه جام در وسط راه هرات بمشهد واقع بود معتبر ترین منازل محسوب میشد همایون علاقه خاصی بتوقف در آن مکان داشت روز پنجم ذیحجه ۹۵۰ بمحض ورود بزیرارت مرقد شیخ الاسلام ابو نصر احمد بن ابی الحسن نامقی ملقب بزنده پیل رفت که تربتش زیارتگاه خاص و عام بود و امیر تیمور گورگان نیز روی نیاز بر آستانش مالیده بود. مادر همایون «ماه بیگم» و همچنین زنت همایون «حمیده بانو بیگم» مادر اکبر شاه نسب خود را بزنده پیل میرساندند و بعداً در جوار مرقد او بخاک سپرده شدند. این شیخ احمد زنده پیل در ۴۴۱ هجری در قریه نامق خراسان متولد شده و در رجب ۵۳۶ وفات یافته است چهار رساله عرفانی و یک دیوان شعر از او باقی است که در لکناهور چاپ شده است این رباعی از اوست.

خوش باش که در ازل پیرداخته اند کارمن و توبی من و توساخته اند شطرنج قضا و کعبتین تقدیر نردمن و توبی من و توبی باخته اند همایون با اخلاص و ارادت کامل قبر او را طواف کرد و پس از ملاحظه قلعه قدیم جام که در بیرون قصبه بود باردوی خویش رفت و بعد از چند روزی توقف و رفع خستگی رهسپار مشهد شد. فاصله تربت جام و مشهد از راهی که آنوقت معمول بود بسی و دو فرسنگ تخمین میشد مهمترین منزلی که برای پذیرائی همایون معین کرده بودند فرهاد جرد بود که حکام خاف و ترشیز و زاوه و محولات بایستی بنا بر دستور در سرای فرهاد جرد پذیرائی و مهمانی بکنند بعد از انجام این تشریفات در روز ۱۵ محرم ۹۵۱ همایون وارد مشهد شد و شاه قلی سلطان استاجلو حکمران خراسان که با اکابر و سادات

مشهد چند فرسنگ باستقبال شتافته بودند همایون را در عمارتی عالی فرود آوردند و دستور پذیرائی شایان کردند در این مجلس ملاحیرتی غزلی را که ساخته بود برای همایون خواندند.

که دل از عشق بتان که جگرم میسوزد

عشق هر لحظه بداغ دگرم میسوزد

همچو پروانه بشمع سر و کار است مرا

که اگر پیش روم بال و یرم میسوزد

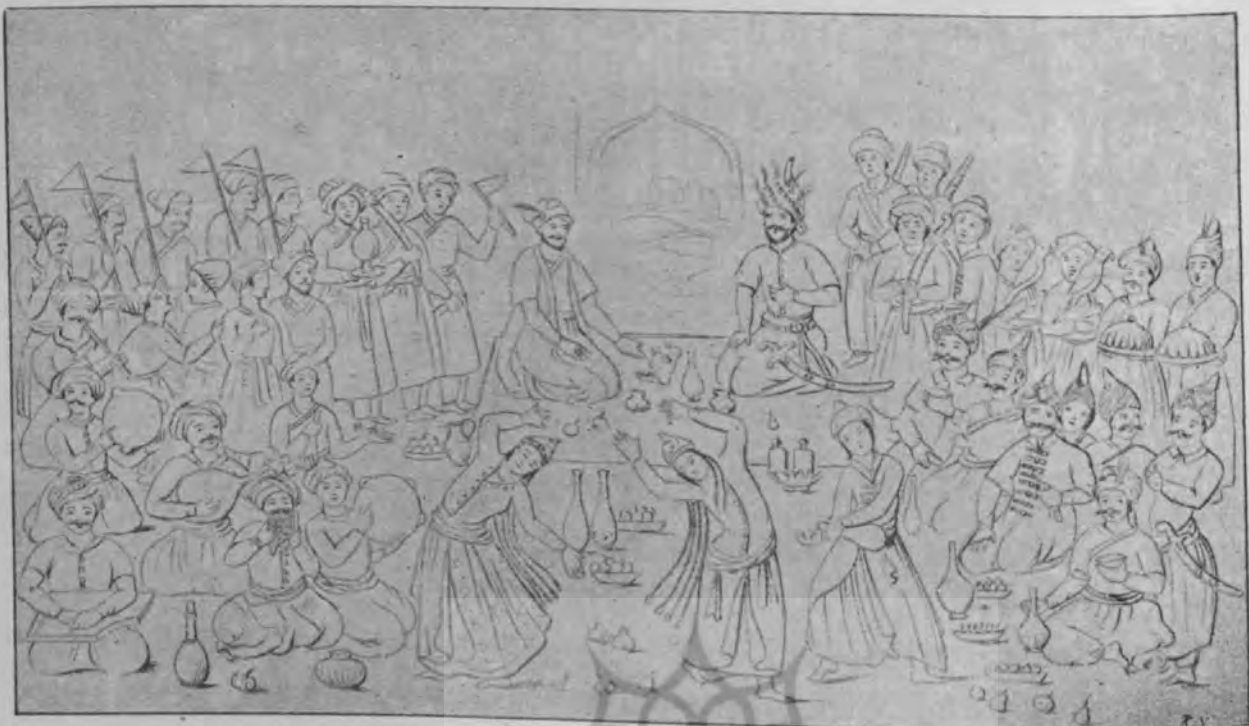
همایون مصراع آخر را باین طور اصلاح کرد.

«میروم پیش اگر بال و یرم میسوزد»

پادشاه هند بعد از زیارت مرقد مطهر رضوی بتماشای مسجد گوهرشاد که بامر گوهرشاد آغا زن شاهرخ پسر تیمور متجاوز از یکقرن قبل ساخته و بخط بایسنغر فرزند شاهرخ زینت یافته بود رفت و از تماشای این بنای عالی که از آثار نیاکان او بود بسیار لذت برد. در آنوقت هنوز خرابیهای حملات اوزبک جبران نشده بود چندین بار عبید الله خان اوزبک و پسرش عبد العزیز سلطان آن شهر را غارت و ویران کرده بودند مخصوصاً در سالهای ۹۳۵ و ۹۳۷ و ۹۳۸ که خرابی بسیار باین شهر رسید و چون حصار ویران بود امرای شاه تهماسب در کوچها قدم بقدم با اوزبک جنگ کرده بودند همایون از شرح این وقایع که پانزده سال قبل رخ داده بود بسیار متأثر گردید و محل خرابی ها را بازدید نمود.

از مشهد همایون به نیشاپور رفت حاکم انجا شمس الدین علی سلطان با محترمین شهر به پیشواز آمدند پادشاه بعد از استراحت و تماشای کان فیروزه نیشاپور به سبزوار رفت و از انجا رهسپار دامغان شد از عجایب دامغان که شهرت غربی داشت چشمه ای بود که آنرا طلسم میدانستند بزعم مردم انجا هرگاه چیزی پدید در آن میانکنند هوا طوفان میشد و از گرد و خاک هوا تاریک میگردد همایون این حالت عجیب را شخصاً امتحان کرد و بحیرت افتاد.

چون مزار بایزید بسطامی در سر راه نبود همایون راه را کج کرده بانجا رفت و زیارت نمود و درسمان بصوفی آباد رفت که مرقد شیخ علاء الدوله سمنانی عارف معروف نیمه اول قرن



پذیرائی شاه تهماسب از همایون پادشاه هند
(از نقاشیهای چهل ستون اصفهان)

و خود نیز خوشنویس محسوب میشد در عهد او بعزت و دولت میرسیدند . منزل شاه تهماسب در عمارت قزوین بود که انرا دولت خانه قدیم میگفتند در سال ۹۶۴ قمری جدید که انرا دولتخانه نو میخواندند ساخته بانجا منتقل شد و ۱۹ سال بقیه عمر خود را در آنجا گذرانید و از قزوین قدم بیرون نهاد شهر قزوین را آبن بسته بودند و همایون را با جلال و شکوه تمام درخانه خواجه عبدالغنی جلاوی کلاتر که در ابتدا منزل شاه تهماسب هم در آنجا بود وارد کردند .

همایون بیرام خان را که مقدم همراهانش بود بزنجان فرستاد که بخدمت شاه تهماسب برسد و تقاضای دیدار کند . این بیرام خان پدر عبد الرحیم خان خان خانان معروف بود و هم نزد همایون وهم در خدمت شاه تهماسب مقامی ارجمند داشت . پادشاه ایران در این سفر او را لقب خانلر خانی و هدایای گرانبها عطا کرد بیرام خان بعد از وفات همایون نیز در هندوستان از بزرگترین امراء دربار بود

هشتم در آنجا بود . رسم همایون چنین بود که در طول طریق هر جا مزار معروفی از اولیا و عرفا و امامزادگان دیده میشد تا زیارت نمیکرد نمیگذشت . در عرض راه مکرر نامه های شوخی آمیز از شاه تهما سب میرسید و همایون جوابهای نیکو میفرستاد (۱)

مقارن وصول موکب همایون شاه تهماسب از قزوین بجانب بیلاق زنجان رفته بود که همایون را بیابخت یعنی قزوین وارد نمودند . شاه تهماسب بعد از تسلط عثمانیان بر قاهه وان و نزدیک شدن مرز آنان باذربایجان پایتخت خود را از تبریز که مقر سلطنت پدرش شاه اسمعیل بود بقزوین منتقل کرد در اندک مدتی این شهر دارای عمارات عالی و خیابانهای وسیع گردید و امرای قزلباش بتقلید پادشاه بساختن ابنیه عالی پرداختند ثروت و عزت از هر جانب در این شهر تمرکز مییافت بازرگانان از هر جا باین شهر روی مینهادند صنعتگران و نقاشان و خطاطان که شاه نظر خاصی بآنان داشت

(۱) نمونه این نامه ها در عالم آراء عباسی چاپ تهران دیده میشود.



و اکبر شاه پسر همایون او را خان
بابا خطاب میکرد گویند در زمانی
که در قندهار اقامت داشت
همایون این رباعی را گفته باو
فرستاد :-

ای آنکه انیس خاطر محزون
بی یاد تو من نیم زمانی غافل
چون طبع لطیف خویشتن موزونی
ایا تو بیاد من محزون چونی؟
بیرام خان در پاسخ نوشته است :-

ای آنکه بذات سایه بیچونی
چون میدانی که بی تو چون میگردد
از هر چه ترا وصف کنم افزونی
چون میپرسی که در فراقم چونی
بیرام خان بود که کتاب معروف واقعات بابری را که بابر
پدر همایون بترکی نوشته بود بفارسی ترجمه کرد مذهب شیعه
داشت و قصیده ای در منقبت حضرت علی ابن ابی طالب سروده
است که مطلعش این است :-

شهی که بگذرد از نه سپهر افسر او

اگر غلام علی نیست خاک بر سر او

این رباعی نیز از آثار آن امیر است :-

حرفی نشوشتی دل ما شاد نکردی
آباد شد از لطف تو صد خانه ویران
ما را بزبان قلمی یاد نکردی
ویرانه ما بود که آباد نکردی
شاه تهماسب بیرام خان را اکرام بسیار کرد و بوسیله او

همایون را به بیلاق زنجان دعوت نمود در جمادی الاولی ۹۵۱
همایون بانجا رسید در میان ابهر و سلطانیه شاه تهماسب
انتظار مهمان عزیز را داشت نخست امرا و بزرگان را باستقبال
فرستاد و بعد دو برادر خود بهرام میرزا و سام میرزا را روانه
نمود آنگاه خود پیش رفته همایون را در آغوش کشید و از رنج
رام پرسش نمود .

همایون گفت :-

بر سر ما چه گذشت آنچه گذشت چه بدریا و چه کهسار و چه دشت
شاه او را نوازش نمود و بکوشکی که برای شکارگاه تازه
ساخته بود و نقاشان زبردست دیوارهای انرا نقاشی و تذهیب
کرده بودند وارد نمود . میرزا قاسم گونا بادی که یک مثنوی

در احوال پادشاه ساخته است این مجلس ملاقات دو شهریار را
مفضلاً وصف کرده است .

از وضع این مجلس پذیرائی یک نابلوی بسیار زیبایی بیادگار
مانده است که امروز عمارت چهل ستون اصفهان را زینت میدهد .
شاه تهماسب که در تمام ایام مسافرت همایون جزء بجزء مراسم
پذیرائی او را شخصاً دستور داده بود در این موقع مجلس آرائی
و تشریفات شاهانه را بحد اعلی رسانید . سایبانهای زربفت و مخمل
ناجد باف و خرگاههای منقش و خیمه های معلا بحد وفور نصب
کردند گلیمهای ابریشمی قالیههای قیمتی تا چشم کار میکرد فرش
نمودند اسبهای عربی راهوار با زینهای مطلا و مرصع
و زین پوشهای فاخر و استران آراسته و شترهای بدیع پیکر
و پوششهای گرامی و چندین شمشیر و خنجر جواهر نشان و
پوستینهای خز و سنجاب و لباسهای زربفت مرصع بیاقوت و مروارید
و چندین طبق زرین و سیمین و خرگاههای مزین و بساطهای
اعلی که در بزرگی و زیبایی نادره روزگار بوده بهمایون پیشکش
نمود و همایون نیز تحفه های شاهانه تقدیم کرد که از آنجمله
چند قطعه لعل بدخشان و یک قطعه الماس بود که چهار مثقال
و چهار دانگ وزن داشت .

در مجلس بزم که سرها از باره ناب گرم شد همایون این
ایات را که در وصف حال خود ساخته بود برای شاه تهماسب
خواند و از دشمنان خود خاصه شیر خان افغان که او را از
ناج و تخت دور کرده بود شکایت کرد .

خسروا عمری است تا عنقای عالی همتم

قله قاف قناعت را نشیمن کرده است

روزگار سفله گندم نمای جو فروش

طوطی طبع مرا قانع بارزن کرده است

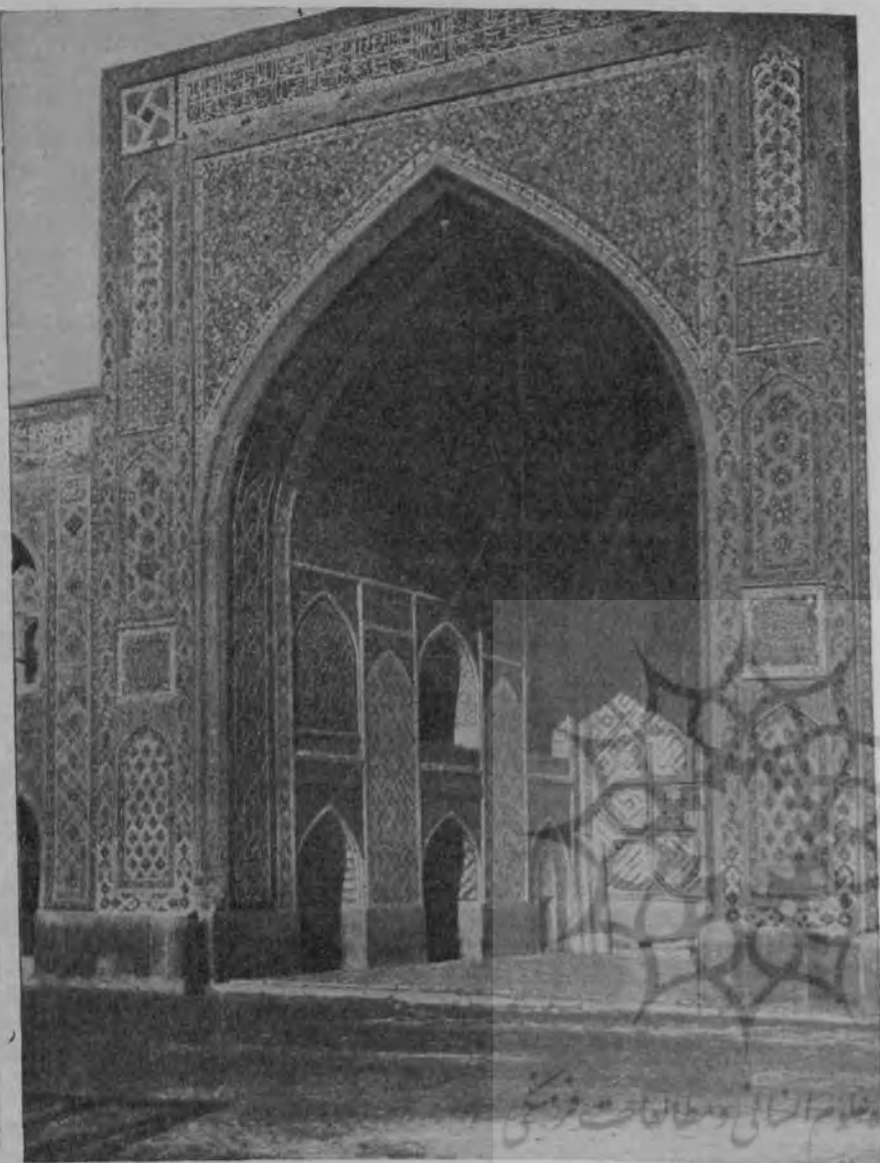
دشمنم شیراست و عمری پشت بر من کرده بود

حالیا از روی خصمی روی در من کرده است

التماس از شاه آن دارم که با مخلص کند

آنچه با سامان علی در دشت اژرن کرده است

شاه تهماسب از آن مهمان عزیز دلجوئی کرد و وعده مساعدت داد و
سوابق دوستی خاندان خود را با ساسله تیموری خاصه بابر پدر همایون
یاد آوری کرد که چگونه شاه اسمعیل پدر شاه تهماسب و بابر پدر



همایون متفقاً بر دشمن مشترک یعنی اوزبکها تاخته و چگونه شاه اسمعیل خواهر بابر را از اسارت اوزبک نجات داده. نزد برادرش فرستاد و لشکری در اختیار او گذاشت و از جیحون عبور داد .
 همایون در ضمن صحبت از برادران خود کامران میرزا حاکم کابل و عسکری میرزا حاکم قندهار شکایت کرد که موجب تفوق شیر خان افغان بر او شده بودند و الا شخصاً جواب دشمن را میداد و گفت :-

در مکیدن طفل تدبیر مرا تقصیر نیست
 لیک چون سازم که در پستان قسمت شیر نیست

شاه تهماسب تصدیق کرد که آنچه بر سر او آمده است از نفاق برادرانش بوده آنگاه مثل اینکه اسرار دل خود را فاش میکند گفت بلی در این عالم موافقت برادران امری مهم است اگر برادران شما بیوفائی کردند ما را برادر کوچکتر خود تصور فرمائید ولی روش سلوک با برادران نه آن بود که شما بجا آورده اید مهربانی شما برادران موجب سرکشی و طغیان آنها شده است چون طعام حاضر ساختند بهرام میرزا برادر تهماسب دست بسینه ایستاد و طشت و آفتابه گرفته بر دست شاه آب ریخت و مثل خدمتگاران خدمت کرد . شاه تهماسب بهمایون گفت برادران را چنین باید داشت . بهرام میرزا

مدخل اصلی ضریح حضرت امام رضا (ع) مشهد

همایون به بیلاق زنجان رفت لکن همایون بوسیله بیرام خان که شیعه بود در صدد جلب توجه شاه ایران برآمد و در اشعاری که ذکر شد بمعجز علی علیه السلام در دشت ارژن اشاره کرد . بعد از آنکه از سعایت‌های بهرام میرزا مطلع شد بخواهر او نسطانه بیگم متوسل شد و این بانو باتفاق قاضی جهان قزوینی کوششها کردند که همایون را در نظر شاه تهماسب شیعه معرفی کنند . روزی خواهر شاه تهماسب این رباعی همایون را که در باب تشیع خود گفته بود بعرض شاه رسانید :-

از این اهانت که در حق او روا داشتند آزرده شد و کینه همایون را در دل گرفت و تا همایون در انجا بود از بدخواهی او فروگذار نکرد هرگاه فرصت میکرد سعی در گسیختن رشته الفت آنان میکرد و همایون را سنی و دشمن شیعه مذهبمان قلمداد مینمود و میگفت مصلحت نیست که از دودمان تیمور کسی را در هندوستان بشاهی بشناسیم . موضوع تشیع همایون نکته ای بود که همواره شاه تهماسب را آزرده و نگران داشت چنانکه مایل نبود روی او را ببیند و از قزوین بهمین علت قبل از ورود

هستم زجان و دل بنده اولاد علی هتم همیشه شاد با یاد علی
 چون سر ولایت از علی ظاهر شد کردیم همیشه ورد خود ناد علی
 تهماسب از شنیدن این رباعی بسیار شادمان شد و روز
 دیگر در مجلس دستور داد که تاج قزلباش را که علامت تشیع
 شناخته میشد و کلاهی بود از سقر لاط سرخ دارای دوازده ترک
 بر سر همایون نهاندند همایون تاج را بوضع خاصی بر سر
 گذاشت که مدتی باعث خنده حضار شد ولی این امر
 موجب مزید محبت پادشاه صفوی گردید و بوسیله قاضی
 جهان پیمانی از همایون گرفت که در ترویج مذهب شیعه
 در هندوستان کوشش کند و قندهار را بایران واگذار
 نماید تا لشکری با و بسپارد و او را بر دشمن غلبه دهد همایون
 قبول نمود و برای اثبات تشیع خود اجازه خواست که باردیبل
 رفته مزار اجداد شاه تهماسب را زیارتی کند .

شاه تهماسب برای مشغول ساختن مهمانان سه مرتبه
 ترتیب شکار جرگه داد در حوالی چشمه ساوج بلاغ دائره جرگه
 تنگ شده و موقع شکار افکندن فرا رسید نخست تهماسب
 و همایون و بعد برادران پادشاه صفوی انگاه بزرگان و امرا
 وارد شکارگاه شدند بعد از شکار قبض اندازی شد که یکی از
 بازیهای متداول زمان محسوب میگردد و باتیر کدهای او بیخته
 را فرو میاورند شکار دیگر در آق زیارت که آخر بیلاق است
 طرح شد . انگاه همایون اجازه رفتن خواست شاه تهماسب
 طومار و فهرست دوازده هزار سواری را که برای کمک همایون
 در نظر گرفته بود خواست و بعد طومار اسباب کارخانه و آشپزخانه را
 که باید در رکاب همایون فرستاده شود ملاحظه نمود و مقرر کرد
 که سلطان مراد میرزا پسر سومش با ۱۲۰۰۰ سپاه بسزگردگی
 بوداق خان قاجار روانه قندهار شوند .

همایون زن و همراهان دیگرش را مستقیماً بجانب خراسان

فرستاد و خود بسوی تبریز و اردبیل رفت در تبریز همایون چند
 روزی اقامت نمود و بتماشای سدای رفت که جدش سیرانشاه پسر
 امیر نیمور بر آبی که از کوه سهنند میاید بسته بود . شهر را
 آئین بسته بودند در حضور او اهالی تبریز دو بازی مخصوص
 خود را که گرگ دوانی و چوگان بازی پیاده بود نمایش دادند
 این بازیها در آن تاریخ از بیم شورش و هیجان مردم
 موقوف شده بود و برای خاطر همایون اجازه تجدید انرا دادند .
 همایون در دیدن آثار قدیمه تبریز از بیوفائی روزگار بیشتر
 ابراز حیرت و عبرت میکرد . چون شهر تبریز بساختن اسطرلاب
 و کره و سایر آلات رصدی مشهور است همایون یکی از همراهان
 خود موسوم به بیک محمد اخته بیکگی را امر کرد که در بازار یک
 کره پیدا کرده برای او بخرد آن مرد ساده لوح چند کره با
 مادیانی آورد و همایون از این اشتباه مسرور شد و بقال نیک گرفت .
 در حوالی اردبیل چون بقصبه شمالی رسیدند طایفه شیخاوند
 که خوبشاوندان شاه بودند باستقبال آمدند همایون یک هفته
 در اردبیل زیارت مقبره شیخ صفی الدین و سایر بزرگان
 صفوی گذرانید و از انجا به خلخال و طارم و خزر بیل رفت
 و از انار انجا که دانه نداشت تعجب کرد از انجا به میانج
 که اردوگاه شاه بود باز آمد و بجانب خراسان راند و در سبزوار
 باردیبل که مأمور همراهی او شده بود ملحق گردید . زنش
 در این شهر دختری آورد . حاکم سبزوار دستور داد که برای تفریح
 خاطر او بند بازی مفصلی بکنند . از سبزوار بمشهد رفتند و چندی
 توقف نمودند تا لشکر گرد آمد و از انجا بسیستان روانه شدند .
 مردم ایران از آمدن این پادشاه هنر پرور بخاک ایران بسیار
 شادمان بودند و این بیت زبان حال همه ایرانیان آن عصر است .
 آمد از هند همایون بدر حضرت شاه
 طالع سعد به بین بخت همایون بنکر

